
کافهٔ خانهٔ فیل

/ افروز عماری‌پور /

/ ویراستار: محسن میقانی /



موسسه انتشارات بعثت

پاییز-۱۳۹۸

سرناسه	: عطاری پور، افروز، ۱۳۶۰-
عنوان و نام پدیدآور	: کافه خانه فیل / افروز عطاری پور؛ ویراستار محسن میقانی.
مشخصات نشر	: تهران : بعثت ، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۷۴ص.
شابک	: 978-600-437-041-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره	: PIR۸۳۵۴
رده بندی دیویی	: ۶۲/۳۸۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۲۳۲۸۱



موسسه انتشارات بعثت

کافه خانه فیل

/ / افروز عطاری پور

/ / ویراستار: محسن میقانی

چاپ: اول / سال انتشار: پاییز ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / تعداد صفحات: ۷۴

ISBN: 978-600-437-041-7

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۷-۰۴۱-۷

نشانی: تهران- خ انقلاب- خ ۱۶ آذر- شماره ۱۶- ساختمان بعثت

کد پستی: ۱۴۱۷۹-۵۴۴۹۳ / دورنگار: ۶۰۰۰۸۴۶۵

تلفن: ۴۱۹۸۹۹۰-۶۶ پخش: ۶۶۴۱۸۸۹۸

این اثر مشمول قانون حمایت مولفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ و قانون ترجمه تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی نشر پخش و یا مصوب ۱۳۵۰ است و کلیه حقوق چاپ و نشر و پخش و تکثیر به هرصورت (اعم از ذخیره رایانه ای و یا جزوه و کپی) محفوظ و مخصوص ناشر است و نشر و پخش و یا هرگونه کپی برداری و نقل مطالب از تمام یا قسمتی از این اثر بدون اجازه ناشر پیگرد قانونی دارد.

besat.pub@gmail.com

www.basatpub.com

فهرست

۵..... مقامه

۱۵..... روز اول

www.ketab.ir

امروز بعدازظهر پنج‌شنبه دوم مهرماه ۱۳۹۴ برابر با ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۵ است. من سر میز روبه‌روی آشپزخونه نشسته‌ام و عطر بنفشه طبیعی (استخدوس) در آب‌جوش سرم را پر کرده، نعلبکی سفید رنگی را بر روی بدن که از دانمارک رسیده می‌گذارم تا بهتر دم بکشد، حالا نوبت عطر پیاز دال سنو در آلو بخارا، آلوی‌های تازه، کمی رب‌انار، رب‌گوجه و کمی ادویه و عسل است. این هفت‌چون کنار مرغ مرا به بهشت می‌برد. رادیو را خاموش کردم که هم آرامش داشته باشم برای نوشتن اولین کتاب زندگیم که پدرم مشوق و مسبب اولیه این سفرنامه من بوده و هم کمی از اخبار بحران مهاجران سوریه و کشته شدن هموطنانم در ساحت عربستان سعودی دور شوم.

کرم گارنیر برای پوست‌های خشک دست‌انم، شیشه گلیسیرین و لیوان چای و پارچ آب امروز هنگام نوشتن همراه من خواهند بود وارد بقیه جزئیات می‌زم نمی‌شوم. فقط می‌گویم که هوا آفتابی است و گهگاهی باد پاییزی از لای پنجره نیمه باز عطرهاى خوش خانه ما را بیشتر به مشام من می‌رسانند. بلند می‌شوم به قابلمه‌های معجون مرغ و مایه ماکارونیم دست نوازشی می‌کشم و در فر را باز می‌کنم و مرغ‌ها را نمی‌جابه‌جا می‌کنم و مطمئن می‌شوم که حالشان خوب است، حال دال عدس نیز در فر خوش است در فر را می‌بندم و به‌سر می‌زم برمی‌گردم نور روی میز کافی نیست باز چراغ مطالعه را بیاورم در این بین جرعه‌ای از لوند جان می‌نوشم و دانه‌های آن را زیر دندان له می‌کنم مطبوع و دلنشین، این را هم بگویم که من به‌علت درد پندم به دست زدن نمی‌توانم ثابت بنشینم. از دیروز که نوشتن خاطراتم تمام شد و تصمیم گرفتم که نوشتن کتاب را شروع کنم اعتماد به نفسم هزار برابر شده و مدام حرف‌های پند لبتا به اتم می‌آورد و خودم را در یک لباس شیک در جشن امضا خود مثلاً در سرزمین کتاب (بوکلند) مرکز خرید پالادیوم در خیابان زعفرانیه می‌بینم، ولی کمی واقع‌بینانه‌تر که فکر می‌کنم با خود می‌گویم که آخرش این یادگاری از من می‌شود که اول از همه به پدر، مادر و برادرم و همسرم تقدیمش می‌کنم تا بتوانم کمی خوشحالشان کنم و یا شاید هم یک کار مفید که از من باقی خواهد ماند.

دیروز همه روز ذهنم درگیر اسم کتاب بود و حتی رنگ جلد آن و امپوارم با قیمتی به بازار عرضه شود که همه بتوانند نوشته‌های یک آدم عادی به‌فقط شش تجربه زندگی و سفر در خارج از ایران را دارد را برای بقیه تداعی کند. به زبان ساده و خودمانی هر آنچه به ذهنم می‌رسد و دوست دارم آن را با بقیه تقسیم کنم اینجا می‌نویسم. اگر الان کتاب من چاپ شده و در اختیار شماست خوشحال می‌شوم اگر لطف کنید و کم

و کاستی‌های آن را به صورت ایمیل^۱ برای من ارسال کنید تا بتوانم به صورت بهتری آن را در آورم و شما را بیشتر خوشحال کنم.

اول از همه از اسم کتاب بگویم که چه‌ها در ذهنم من گذشته. شهر نیمکت‌های چندنفره، شهر ویسکی‌خورها، شهر اسکاچ و بعد کمی دنبال اسم‌های دختر و پسر اسکاتلندی گستم و در ذهنم «مارگارت و رابرت به اسکاتلند می‌برند» نقش بست ولی درمیان چون خیلی جاهایی که رقتیم برای ما تداعی طبیعت ایران را داشت فکر کردم شاید واتسی به نظر نرسد. لیوانم را بر می‌دارم و چای می‌نوشم، به صفحه اینستگرامم سر می‌زنم. صفحه را ریفرش می‌کنم آخرین عکس تا الان در دین گاردنز سیب به دست. لونا بیتنا نهشته: "چه حس‌های هم خانواده‌ای کنار هم توی عکسات هستن، ترش، خنک، سالی، عکساتو دوست دارم" این دختر از مهربونی حرف نداره نه اینکه چون تعریفم را نکرد نه چون از دور حواسش بهم هست، از همه کارش می‌زنه تا وقتی من ایران به هم می‌نویسم. الان صدای هیاهوی خیابون با عطرهای خانه هم‌و شده و من دارم کلمات را دانه‌به‌دانه، حرف‌به‌حرف بر روی صفحه کلید می‌زنم. همه را تمام الا رنگ جلد کتاب آبی، رنگش آبی فیروزه‌ای است. باید دوباره به غذاها سر بزنم. درنه همه زحماتم هدر می‌رود. بلند می‌شوم و ظرف سرامیکی حاوی دال عدس را با دستکش از داخل فر در می‌آورم درون کاسه گرد پیرکس می‌ریزم و کمی پیاز داغ ساده و برش کوچکی از قره‌قوروت به آن اضافه می‌کنم با کاسه سمت میز می‌آیم کاسه را روی میز می‌گذارم و سمت پنجره می‌روم تا با بستن پنجره سکوت نسبی را به خانه برگردانم چشمم به ماشین مدرنی می‌خورد که چهار جوان عرب در آن سوار هستن و گویا صدا از ماشین کروک آن‌ها می‌آید پنجره را می‌بندم و تا به سمت پنجره دیگر

می‌روم که آن را هم ببندم دیگر صدای موسیقی از ما دور می‌شود، کمرم ذوق‌ذوق می‌کند و به آن بی‌محلی می‌کنم ولی می‌دانم بی‌توجهی به آن مرا تخت‌بند می‌کند لپ‌تاپ را کنار می‌زنم و کاسه دال‌عدس را جلو می‌کشم تا کمی استراحت کنم. دال‌عدس تمام شد مثل دفعات قبلی خوشمزه نشده بود ولی خب از اونجایی که پاییزه و من عاشق آش و سوپ جو هستم دیگه دال‌عدس هم میتونه ناهار سبک و خجسته من باشه تا بتونم تا شب دوام بیارم، می‌خواهم کمی از امروز براتون بگویم بعد انجام کارها و دوش گرفتن گفتم پایین برم تا از رسپشن بار دیگر بپرسم که «آیا سینه من نرسیده؟ و خدا خدا می‌کردم که دختر خوش‌اخلاق اونجا باشه. یک شالار حسن قدیمی آبی رنگ، تی‌شرت و ژاکت مشکی پوشیدم و کفش‌های بی‌نک گل‌گلی با زمینه سرمه‌ای را به پا کردم، کلید و کیف پول را هم با خودم بردم. کیف را فک به خاطر کارت شناسایی حمل کردم که اگر کارکنان جدید ازم کارت خواستن درباره‌ی ایاج به بالا اومدن نباشد. هوا عالی و یک نفر با شلنگ آب فشار قوی مشغول شستن زمین‌ها بود، کیف کردم بوی آب هم که روی خاک محشر است. رفتم به سمت پذیرش، خدا رو شکر هم خلوت بود هم دختر خوش‌اخلاق حضور داشت. بعد از سلام و احوال‌پرسی به دختر خوش‌اخلاق گفتم که دیروز شما گفتی که اسم مرا دیدی و اسم کارت نتوانست اسم من را پیدا کند گفت: نگران نباش من الان می‌روم و دقتی را میدگی می‌کنم، گفتم می‌خواهم که از جانب شما مطمئن شوم بعد دوباره به پشت هرمرس و فروشنده زنگ بزنم، گفت الان برمی‌گردم. در این فاصله با جولیا مشغول صحبت شدم گفتم اگر لیست بسته‌های ورودی را ماشین‌نویسی کنید هم مرتب‌تر است هم در سیستم همه‌چیز امن است. شاید کارتان کمی سخت شود ولی همه‌چیز تمیز و مرتب می‌شود. گفت: آره راست می‌گویی.

خلاصه دختر خوش اخلاق با یک کارتن کوچک آمد من چشمام برق زد و می‌دونستم که او می‌تونه پیدا کنه. گفت راستش دیروز مطمئن نبودم، گفتم اون خانم رئیس شماسه یا همکار و هم‌رده؟ کمی مکث کرد و گفت: یک جورایی مسئول هست. گفتم ولی برخوردش با من دیروز منصفانه نبود آن قدر مهربونه که گفته آن دیروز خیلی اینجا شلوغ بود. به هر حال من شاد و خوشحال اومدم سمت ساختمان و سر راه به کسی که مشغول شستن زمین‌ها بود گفتم، ممنون خیلی تمیز و خوب شد. لبخند زد و تشکر کرد. اومدم بالا سریع با همون لباسایی که تنم بود قیچی را برداشتم و کارتن را با آرامش باز کردم خیلی حرفه‌ای بسته‌بندی شده بود، بعد از کلی خوشحالی و برانداز کردن بشقاب‌های آبی و سفید با طرح‌های زیبا اومدم سر لپ‌تاپ و به ترسا (پروشنم) ایمیل زدم که من بسته را الان گرفتم خیلی زیبا هستند ولی کمی ترک‌های ریز هست و او هم جواب داد خوشحالم که رسید و نوشته بود من این‌ها را بیشتر از ده ساله که دارم نگران نباش هیچی نیست و من زدم وای چه عالی امیدوارم من بیشتر بتوانم آن‌ها را نگه دارم و این ترک‌ها عمر طولانی داشته باشند.

من این وسط پاشدم به کمرم استراحت دادم و بهش به خاطر این که آخر هفته نبودیم دیدم بیشتر از این نمی‌تونم کیفی حمام و درشویی را تحمل کنم در نتیجه سری به آنجا زدم و برقش انداختم بعد هم کارهایی دیگه انجام دادم و آشپزی را ادامه دادم و مامان اینا تماس گرفتند و کلی گپ زدیم و خندیدیم بعد از یک ساعتی گفت وگو من خداحافظی کردم و مشغول شستن قابلمه شدم و موسیقی را که راه انداختم به‌طور اتفاقی تابستون کوتاهه شروع به خوندن کرد و من می‌شستم و برنج دم می‌کردم تا ۸ شد و همسر به خانه آمد. شام خوردیم و جمع کردیم و بعد از گپ کوتاه هر کسی رفت سر کار خودش و بنده این‌ها را نوشتم، گویا

زیاد خوردم و سنگین شده‌ام. گفتم ظرف‌ها را بشورم تا کمی سبک بشوم خلاصه مشغول شدم ولی نه، تغییری نکرد باید صبح بشود تا حالم بهتر شود.

و اما سفر، بالاخره وقت سفر به شمال جزیره رسید. برای این سفر بسیار ذوق دارم البته کلاً عاشق سفر کردن هستم ولی خب این سفر یکم ذوقش بیشتر است. قبل از هر چیز باید یک توضیحی در مورد این سفر بدهم. مدت خیلی زیادی بود که قصد این سفر را داشتیم ولی به دلایلی میسر نشده بود ولی خیلی خوشحال هستم که زودتر نرفتیم چون یادم نمی‌آید چیزهایی که الان برای دیدن پیدا کردم را قبلاً هرگز پیدا کرده بوده باشم. از قبل کلی وبسایت‌های مختلف مثل تریپ ادوایزر^۱، لونلی پلنت^۲ و کاتولوگ‌های زیادی را زیر و رو کرده بودم و همه نقشه را لیست و علاقه‌دار شده بودم با کاغذ سایز آچار^۳ مشخص کرده بودم. طبق مدت زمان سفر بر حسب ارجحیت علاقه خودمان و نظرات مردم مکان‌ها را انتخاب کردم و چون شنیده بودیم که هوای آنجا از اینجا سردتر است خودمان را تا حد ممکن با لباس گرم مجهز کردیم. مثلاً لباس کی گرم، دستکش و شال گردن. البته طبق اپلیکیشن و در پلاس^۴ که خیلی قبلش دارم کل سفر ما هوا آفتابی خواهد بود به غیر از روز آخر که صبحش هوا کمی بارانی و سردی شده است.

حالا می‌روم سر چمدان بستن. بخشی که من به اینک به چه وسیله‌ای سفر کنیم بستن آن را سخت یا آسان می‌شود من نمی‌دانم که شما جزء کدام گروه هستید ولی من جزوه گروهی هستم که دوست دارم اسرحتن خیال از وسایل را حتی بدون استفاده برگردانم، طوری همه چیز را برده باشم که در سفر دستم در

1. Trip Advisor

2. Lonely Planet

3. A4

4. Weather Plus

حنا نماند و هی بگویم کاش اینو آورده بودم یا کاش فلان و بهمان. ولی در عین حال سعی هم می‌کنم که معقولانه چمدان ببندم.

اگر با خودرو شخصی سفر کنیم که دیگر غصه‌ای وجود ندارد فقط یک سری مشکلات برای سفر با هواپیما ممکن است باشد. آن هم اگر با هواپیماهای ارزان قیمت است که حداکثر بار ۱۲-۱۰ کیلوگرم می‌باشد و گرنه باز با ۳۰ کیلو بار می‌شود کنار آمدن. کلاً احساس می‌کنم هیچ موقع در دسته بک پکرها^۱ تعلق نگیرم چون اولاً سفر با کوله پشتی یعنی در کل هیچ چیز با خود نبردن و یا در آخر تحویل یک سری لباس چاله زار این نظر من است و عقیده شما کاملاً محترم. دوست دارم فرصتی پیش آید که نظرات شما را هم بشنوم.

من معمولاً برای سفرهای کوتاه از یک روز لیست تهیه می‌کنم ولی در کل چمدان بستن من بر حسب تجربه و نیاز است:

به تعداد روزهای سفر طبق آب و هوا، منطقه یا خود لباس دست شده می‌برم یعنی از نوک پا تا فرق سر. حالا فکر نکنید وسواس هستم یا هرچیز دیگر فقط بر اساس موجودی‌ام لباس‌ها را با کفش و جوراب و دست می‌کنم من عاشق ست کردن رنگ‌ها و طرح‌ها با هم هستم.

یک کیف مخصوص سفر دارم حاوی مسواک، خمیر دندان، سوناهای صورت، بدن، حوله صورت، شامپو، نرم کننده و در کل هرچیزی که صبح را از آغاز و شب را با آن‌ها به پایان می‌برم کاملاً نظرات و سلیقه‌ها شخصی است ولی نکته‌ای نیست که بتوانم برای همه بپیچم، کلاً این کیف همیشه آماده است چون فقط در موارد سفر از آن استفاده می‌شود.

یک صندل یا دمپایی، لیوان، چاقو، قاشق به تعداد دو نفر برای مواقع خاص که لازم شد و شنیده‌ام که در هتل‌های حتی پنج ستاره وسایل را با اسپری تمیز

می‌کنند و آن شست‌وشویی که ما توقع نداریم انجام نمی‌شود به هر حال من با خودم می‌برم چون تجربه ثابت کرده که در طول سفر لازم می‌شود. جدیداً جعبه جدیدی هم به وسایل اضافه شده و آن هم جعبه سوزن، نخ و دکمه است.

در کل پیشنهاد می‌کنم که اگر همه لباس‌هایی که با خود می‌برید خیلی راحت و اسپرت هستن در هر سفر با خود حداقل یک دست لباس رسمی ببرید شاید به عیسی یا مهمانی دعوت شدید یا بختتان باز شد راست می‌گوییم، تجربه کرده‌ام. پس یک دست لباس رسمی هم به جمع اضافه شد.

کف لایم آیش و مخلفاتش، کرم مرطوب‌کننده دست که اصلاً و به هیچ‌وجه نباید از من جدا شود چون بلافاصله بعد از تماس با آب بنده دست به کرم هستم. چکار کنم دست‌های خشک می‌شوند خصوصاً اگر از صابون مایع استفاده کنم و کیفیت آن خوب نباشد که دیگه هیچ.

یک کیف کوچک که بند بلند نداشته باشد و بتوان به راحتی وسایل دم‌دستی را در آن قرار داد و در عین حال احتیاج به تماس دست نداشته باشد چون دست‌ها آزاد باشند کارها راحت‌تر انجام می‌شوند و من در این کیف معمولاً موبایل، کمی پول و کرم دست، شارژر تلفن و عینک افتابی قرار می‌دهم. این‌ها به کنار حالا اگر مثل ما عادت به پیاده‌روی در شهر را دارید و تا حد کمی کوله‌پشتی را خودتان با پای خودتان گز نکنید سفر به دلتان نمی‌چسبد، به من یک کوله‌پشتی از واجبات هست چرا؟ چون وسایل ضروری درجه دوم مثل چتر، رست، بطری، آب، دوربین، باتری زاپاس و کمی خوراکی بهتر است همراهان باشد، حتی در مواردی جوراب شلواری اضافه، جدی می‌گم کار است دیگه شاید کسی غیر عمد پای شما را لگد کند و شما بمانید و یک جوراب در رفته. من که اصلاً راه رفتن با جوراب سوراخ و در رفته در انظار عموم را نمی‌توانم تحمل کنم به نظرم کمی بی‌انضباطی است.

فکر می‌کنم که چیزی را از قلم ننداختم. حالا نوبت قراردادن وسایل در چمدان است. به خیر و برکت اینترنت با گوگل کردن می‌توانید هزار مدل از راه و روش‌های چمدان بستن را یاد بگیریم، ولی کاری که من می‌کنم بدین صورت است که همه لباس‌های تا حد ممکن رل می‌شوند را می‌پیچانم. این کار باعث می‌شود جای کمتری اشغال می‌شود، نکته بعدی استفاده از مایعات سائز سفری یا ریختن آن‌ها در ظروف کوچک‌تر است. تا حد ممکن کفش‌ها را با جوراب پر کنید که تا خورده و بد فرم شوند و لنگه‌های کفش را جدا قرار دهید. مثلاً در دو طرف چمدان نه در کنار هم. باز هم تراز می‌کنم این‌ها همه تجربه شخصی من است و در تلاش هستم که یاد بگیرم سبک‌تر سفر کنم هرچند اگر با ماشین شخصی سفر کنم قابلیت پرکردن کل ماشین را دارم. ماند، به هر حال چمدان من حداقل از ۳ روز قبل از سفر آماده است و اصلاً دقیقه نودی نیستم و تحمل سفر با آدم‌های دقیقه نودی را ندارم.

کمرم درد گرفته و متأسفانه قادر به ادامه نوشتن نیستم فعلاً شب خوش. صبح روز جمعه و بعد از انجام کارهای شخصی. خوردن صبحانه آمدم سر لپ‌تاپ و شروع کردم به نوشتن.